

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شماره پیاپی ۱۰۲
پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۶۷-۱۵۱

وفای به وعده، واجب یا مستحب؟*

دکتر علی اکبر کلانتری
دانشیار دانشگاه شیراز
Email: AAK1341@gmail.com

چکیده

از نگاه مشهور، وفای به وعده مستحب است و دلیل بر آن، به حسب ظاهر، افزون بر اجماع، برخی از روایات است و این در حالی است که همه این دلیل‌ها، مخدوش و غیر قابل استناد به نظر می‌رسد. در مقابل، به روایات و قرائن فراوانی برمی‌خوریم که مفاد آن‌ها، وجوب وفا به وعده است.

کلیدواژه‌ها: وعده، وفای به وعده، خلف وعده، قول مشهور.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۱۲/۱۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۰۹/۰۹.

مقدمه

از احکام فقهی مشهور، «واجب نبودن وفا به وعده» است. هیچ یک از فقهای پیشین و پسین، این موضوع را به طور مستقل - هرچند در حد یک مقاله - بررسی نکرده‌اند. با این که نمی‌توان در اهمیت آن تردید نمود زیرا از یک سو، پذیرش این حکم، برای کسانی که اسلام را دین اخلاق و کرامت و در تنافی با تجویز خلف وعده می‌دانند، مشکل است و از سوی دیگر، آثار و پیامدهایی در ابواب گوناگون فقه بر آن مترتب می‌شود که بر کسی پوشیده نیست.

فقهها، گاه در خلال برخی مباحث و به طور موردی به این حکم اشاره کرده‌اند و گاه به مشهور بودن آن تصریح نموده‌اند.

شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) در پاسخ این مسأله که اگر مردی، به زن خود بگوید: «أنت طالق یا مطلقه لأطلقنک» حکمش چیست؟ می‌گوید: به موجب جمله «انت طالق» یک طلاق واقع می‌شود اما جمله «لأطلقنک» وعده‌ای است از ناحیه شوهر، ممکن است بدان وفا کند، ممکن است وفا نکند. (مفید، ۶۲ - ۶۱)

مقصود وی آن است که چون جمله مزبور در قالب وعده است، و وعده واجب الوفا نیست، به عنوان طلاق دوم محسوب نمی‌شود.

شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) ضمن یکی از مباحث بیع می‌نویسد: اگر فروشنده بگوید: «برده‌ام را می‌فروشم به تو هزار [درهم] بر این اساس که تو، برده‌ات را بفروشی به من به پانصد [درهم]» این معامله باطل است زیرا جمله «بر این اساس که» وعده‌ای است از طرف مالک برده و او در وفا کردن و وفا نکردن بدان مخیر است و ... (طوسی، المبسوط، ۳ / ۲۱۱)

محقق حلی (م ۶۷۶ ق) می‌نویسد: «لو قال [عبد] للمشتري: «اشترنی و لك علی كذا، لم يلزمه و ان اشتراه. اگر [برده‌ای] به شخص خریدار بگوید: مرا خریداری کن و برای تو، بر عهده من فلان چیز باشد، انجام آن تعهد بر او لازم نخواهد شد هرچند آن شخص، او را بخرد.» (محقق حلی، ۲ / ۲۱۴)

یکی از محققان معاصر، در حاشیه بر این عبارت نوشته است: «لانه وعد و لا یجب الوفاء به علی المشهور، چون این سخن برده، نوعی وعده دادن است و وفا به وعده از نظر مشهور، واجب نیست.» (همان)

علّامه حلی (م ۷۲۶ ق) نیز در مبحث بیع سخنی دارد مشابه سخنی که از شیخ نقل نمودیم

(علّامه حلّی، مختلف الشیعه، ۶/ ۱۹۶) وی، در جایی دیگر از مبحث بیع، به این نکته اشاره می‌کند که چنان چه وقت پرداخت ثمن فرا رسد ولی فروشنده وقت آن را تمدید کند، این کار برای او لازم العمل نخواهد بود و در تعلیل آن می‌نویسد: «اذ الوعد غیر موجب، وعده، الزام‌آور نیست.» (علّامه حلّی، تذکرة الفقهاء، ۱۰/ ۲۵۸)

محقق کرکی (م ۹۴۰ ق) در مبحث قرض، پس از این عبارت علامه که می‌گوید: «و لو قال أقرضتک بشرط أن أقرضک غیره صح، و لا یجب الوعد» می‌نویسد: این مسأله در گذشته مطرح شد و شاید علامه، آن را به این منظور تکرار کرده باشد که بگوید عمل به شرط واجب نیست چون وعده است. (محقق کرکی، ۵/ ۲۳)

شهید ثانی (م ۹۶۶ ق) نیز در همین مبحث پس از طرح این فرض که «قرض دهنده، طلب خود را در وقت مقرر دریافت نکند و بگوید آن را وقت دیگری می‌گیرم» می‌گوید: این کار بر او لازم نیست و در بیان علت آن می‌نویسد: «هو وعد یستحبّ الوفاء به، این سخن، وعده و وفای به آن مستحب است.» (شهید ثانی، ۳/ ۴۵۶)

محقق اردبیلی (م ۹۹۳ ق) پس از اشاره به فرض مزبور در کتاب دین، می‌نویسد: «وعد یستحبّ الوفاء به و لا کلام فی ذلک عندهم.» (اردبیلی، ۹/ ۸۰) که عبارت «لا کلام فی ذلک عندهم» نشان می‌دهد، لازم الوفاء نبودن وعده، مورد اتفاق فقها است. وی همین نکته را در مبحث اقرار، این‌گونه ابراز می‌دارد: «لم یقل الاصحاح بوجوب الایفاء بالوعد علی ما ینظر، آن‌گونه که از [عبارت‌های] فقها آشکار می‌گردد، آنان، قائل به وجوب وفا به وعده نیستند.» (همان، ۴۰۷)

همین مضمون و رویکرد، در عبارت‌های صاحب کشف اللثام، صاحب ریاض و صاحب جواهر نیز به چشم می‌خورد. (ر.ک: فاضل هندی، ۷/ ۵۹۰؛ طباطبایی، ۸/ ۴۸۶؛ نجفی، ۲۵/ ۲۴؛ نیز ر.ک: فیض کاشانی، ۲۲۳). امر مهم در این باب، پیش از هر چیز، ریشه‌یابی خاستگاه قول مشهور و بررسی اموری است که می‌تواند دست‌مایه این قول باشد.

ولی به نظر می‌رسد پیش از ورود در این بحث، بیان دو نکته، ضروری است.

نکته نخست: واژه و اصطلاح «وعده» با دو واژه دیگر یعنی «عهد» و «میشاق» نزدیک به نظر می‌رسد، از این رو جهت تنقیح محل بحث، توضیح این دو واژه نیز لازم است.

راغب، در بیان معنی «عهد» می‌نویسد: «العهد حفظ الشئ و مراعاته حالاً بعد حال» عهد عبارت است از نگهداری شئی و مراعات کردن پی در پی آن (ص ۵۹۱، ماده عهد) وی،

می‌افزاید: «سُمِّيَ الْمَوْثِقَ الَّذِي يَلْزَمُ مِرَاعَاتَهُ عَهْدًا». به پیمانی که لازم المراءعات است، عهد گفته می‌شود. (همان) دیگر واژه شناسان، از پیمان، توصیه، فرمان، ذمه، قسم و نذر نیز به عنوان معانی عهد، سخن به میان آورده‌اند. (ر.ک: ابن منظور، ۴۴۸/۹؛ فیروزآبادی، ۶۰۹/۱؛ طریحی، ۱۱۴/۳؛ قرشی، ۵۹/۵)

ولی به نظر می‌رسد، معنای اصلی عهد همان «حفظ و مراعات نمودن پیوسته یک شیء» است که از راغب نقل نمودیم و همه این امور، از مصادیق عهد است و چنان که برخی از ایشان نیز یادآور شده‌اند امور مزبور بدین سبب به این عنوان نامیده شده‌اند که نگهداری و رعایت آن‌ها، لازم و ضروری است.

برای نمونه، مقصود از «عهدنا» در آیه شریفه «وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ...» (بقره: ۱۲۵) «امر کردیم و دستور دادیم» است ولی چون این دستور، اکید و لازم الرعایه است، از آن به عهدنا تعبیر شده. نیز برای نمونه، منظور از «عهد» در آیه شریفه «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...» (نحل: ۱۹)، «توصیه» است و به علت لازم الرعایه بودن آن، این گونه تعبیر شده.

چنان که می‌توان گفت مقصود از «عهد الله» در آیه «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ...» (نحل: ۹۱) سوگندی است که شخص بر خود لازم می‌کند و چون یک طرف این پیمان و سوگند خدا است از آن، به عهد الله تعبیر گردیده و آنچه این برداشت را تأیید می‌کند ذیل همین آیه است که می‌فرماید: «...وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا...» «سوگندهایی را که محکم و استوار نموده‌اید مشکنید!»

به هر حال، با توجه به آن چه گفتیم و نیز با عنایت به تعبیرات و تأکیداتی که در قرآن پیرامون عهد و پیمان به کار رفته، تردیدی در وجود وفا به آن نیست، هیچ یک از عالمان نیز سخن از استحباب آن به میان نیاورده‌اند. از جمله این تأکیدات است آیه شریفه «...وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۴) «به عهد وفا نمایید زیرا [عمل و وفای به] عهد مورد سؤال است.» و نیز آیه شریفه «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ...» (نحل: ۹۱) که البته در مورد عهد و پیمان با خداست.

و اما «میثاق» در اصل از «وَتَّقِ» به معنای «اعتماد نمود» می‌باشد چنان که «تَّقِه» به معنای شخص مورد وثوق و قابل اطمینان است و بسیاری از واژه شناسان، میثاق را به «پیمان مستحکم و مؤکد» معنا کرده‌اند. (ر.ک: راغب، فیروزآبادی، ۴۱۶/۳؛ طریحی، ۲۴۳/۵)

باید گفت برخی از واژه‌های هم ریشه این کلمه و شماری از آیات قرآنی، نیز تایید کننده همین معنا است. کلمه «وثیق» به معنای «شئ محکم» «وثاق» به معنای «ریسمان یا هر چیزی که با آن چیز دیگری را می‌بندند». از جمله این واژه‌ها است و نیز می‌توان از واژه «موتق» یاد کرد که آن را همانند میثاق، به معنای «پیمان» و «پیمان محکم» گرفته‌اند. (ر.ک: ابن منظور، ۱۵/۲۱۲) و در قرآن کریم به نقل از یعقوب (ع) می‌خوانیم که به فرزندان خود گفت: «لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ» (یوسف: ۶۶) «یوسف را [همراه شما] نمی‌فرستم مگر این که پیمان محکمی از خدا بدهید.»

و نیز می‌خوانیم: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ...» (بقره: ۸۳) طریحی در ذیل این آیه می‌نویسد: «ای عهدهم المؤکد بالیمین»، مقصود از میثاق بنی اسرائیل، عهد مؤکد همراه با قسم ایشان است.

با این توضیح روشن می‌شود میثاق و موتق از مصادیق عهد و نوعی خاص از پیمان، یعنی پیمان مستحکم می‌باشد بنابراین تمامی دلیل‌های وجوب وفا به عهد، به گونه روشن‌تر بر وجوب وفا و عمل نمودن به پیمان نیز دلالت دارند و بنابراین، اصطلاح «میثاق» و معادل فارسی آن «پیمان» از محل بحث این مقاله بیرون است. و بر این اساس، تمرکز این مقاله تنها بر «وعده» و تبیین حکم آن خواهد بود.

نکته دوم: ممکن است پرسیده شود در مسأله «وفای به وعده»، آیا حکم تکلیفی آن مورد بحث است یا حکم وضعی آن و یا هر دو و آیا بهتر نیست به تفکیک در این مورد بحث شود؟ باید گفت عبارت‌های عالمان فقه و اصول در تعریف حکم تکلیفی و وضعی، تا حدودی مختلف است. به نظر می‌رسد بهترین بیان در این زمینه، سخن محقق نائینی است که ضمن یکی از مباحث اصولی خود می‌گوید: «المراد من الاحکام التکلیفیه هی المجعلولات الشرعیة التي تتعلق بافعال العباد اولاً و بالذات بلاواسطه و هی تنحصر بالخمسة، اربعة منها تقتضی البعث و الزجر و هی الوجوب و الحرمة و الاستحباب و الکراهة، و واحده منها تقتضی التخییر و هی الاباحة. و اما الاحکام الوضعیه، فهی المجعلولات الشرعیة التي لا تتضمن البعث و الزجر ولا تتعلق بالافعال ابتداء اولاً و بالذات و ان کان لها نحو تعلق بها ولو باعتبار ما يستتبعها من الاحکام التکلیفیه.» احکام تکلیفی، آن دسته از مجعولات شرعی است که اولاً و بالذات و بدون واسطه به افعال بندگان تعلق می‌گیرد و این احکام، منحصر در پنج حکم است که چهارتای آن‌ها، اقتضای برانگیختن و بازداشتن دارند و آن‌ها عبارت‌اند از: وجوب، حرمت، استحباب و

کراهت، و یکی از آن‌ها [اباحه]، اقتضای تخییر دارد. ولی احکام وضعی به آن دسته از مجعولات شرعی اطلاق می‌شوند که متضمن برانگیختن و بازداشتن نیستند و اولاً و بالذات، به افعال بندگان تعلق نمی‌گیرند، گرچه به اعتبار این که این احکام، به دنبال احکام تکلیفی می‌آیند، به نحوی به افعال بندگان تعلق می‌گیرند. (نائینی، ۴/ ۳۸۴)

مثالی که می‌توان با توجه به این عبارت، برای حکم وضعی آورد، شرطیت طهارت برای نماز است که در وهله نخست و بالذات، تعلق به کار مکلف ندارد، آنچه به طور مستقیم به آن تعلق دارد حکم تکلیفی شارع به تحصیل طهارت برای انجام نماز است که از آن، شرطیت انتزاع می‌شود.

باید گفت براساس این ضابطه و نیز با عنایت به عبارت‌های فقها در پیوند با حکم وفای به وعده، تردیدی باقی نمی‌ماند که مقصود ایشان از این حکم، نوع تکلیفی آن است چرا که تعبیری مانند «یستحب» در عبارت محقق اردبیلی (۸۰/۹) و «لایجب» در عبارت محقق کرکی (۲۳/۵) و تعبیرهای مشابه در کلمات فاضل هندی (۷/ ۵۹۰) صاحب ریاض (طباطبایی، ۸/ ۴۸۶) و صاحب جواهر (نجفی، ۲۴/۲۵) صریح در این معنا است.

قرینه دیگر بر این برداشت روایتی است از امام صادق (ع) که به زودی از آن به عنوان مهم‌ترین دلیل قائلان به عدم وجوب وفا به وعده یاد خواهیم نمود.

در این روایت، از گناه نبودن وعده دروغین مرد به همسرش و این که مرد، از این بابت مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد. (چنان که بابت دروغ در میدان جنگ و نیز دروغ به منظور اصلاح ذات بین، بازخواست نمی‌شود) سخن به میان آمده و چنان که روشن است این گونه تعبیرها، جز در حکم تکلیفی ظهور ندارد.

بنابراین طبیعی است محور این مقاله و سمت و سوی آن تبیین حکم تکلیفی وفای به وعده باشد هر چند بتوان در برخی فرض‌ها، از این حکم، حکم وضعی نیز انتزاع نمود.

پس از بیان این دو نکته به بررسی اموری می‌پردازیم که می‌تواند دست مایه قول مشهور باشد.

دست‌مایه‌های قول مشهور

بررسی عبارت‌های فقها در مباحث گوناگون نشان می‌دهد آن چه می‌تواند سند و دست‌مایه ایشان در این حکم باشد، امور ذیل است:

۱ - اجماع

بنا بر نقل صاحب حدائق، محقق اردبیلی گفته است: «لو لا خوف خرق الاجماع لكان القول بوجوب الايفاء متوجها. اگر ترس از شکستن اجماع نبود، قول به وجوب وفاء به وعده درست به نظر می‌رسید.» (بحرانی، ۲۰ / ۳۳۲)

این عبارت نشان می‌دهد، مرحوم اردبیلی، بی‌تمایل به مخالفت با قول مشهور نبوده، ولی اجماع را مانع خود می‌دیده است.

از عبارت صاحب جواهر نیز به نحوی بوی وفاق به مشام می‌رسد، وی می‌نویسد: «الاصحاب لم يقولوا بوجوب الوفاء بالوعد علی ما يظهر، آن‌گونه که از [عبارت‌های] فقهای شیعه ظاهر می‌شود، ایشان قائل به وجوب وفا به وعده نیستند.» (نجفی، ۳۵ / ۶)

شاید بتوان ریشه و اصل در این ادعای اجماع را سید مرتضی دانست، زیرا به گفته صاحب نه‌ایه المرام، وی در باب نذر گفته است: «أجمع العلماءُ كَافَةً عَلَى انْعِقَادِ النَّذْرِ مَعَ الشَّرْطِ ... و إنما الكلامُ فی انْعِقَادِ نَذْرِ التَّبَرُّعِ، و هو الخالی عن الشَّرْطِ، فَقَالَ السَّيِّدُ المَرْتَضَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِنَّهُ غَيْرُ مَنْعَقَدٍ و احتجَّ عَلَيْهِ بِاجْمَاعِ الطَّائِفَةِ و بما نقل عن ثعلبان النذر عند العرب وعد.» (عاملی، ۲ / ۳۴۹)

مفاد سخن فوق آن است که نذر، بر دو قسم است، نذر مشروط به این صورت که مثلاً نذرکننده بگوید: «برای خدا بر من است که اگر بیماری‌ام بهبودی یابد، فلان روز، روزه بگیرم.» این نذر صحیح است و باید بدان عمل کرد. قسم دوم، نذر غیرمشروط [تبرعی] به این صورت که مثلاً نذرکننده بگوید: «برای خدا بر من است که فلان روز، روزه بگیرم.»

به گفته سید، قسم دوم نذر، منعقد نمی‌شود و بنا بر اجماع شیعه، عمل بدان واجب نیست. البته این گفتار در مورد نذر و در وهله نخست، بی‌ارتباط با مسأله وعده است ولی با توجه به این که سید، در پایان سخن، با بهره‌گیری از مطلب منقول از ثعلب، نذر [یا دست کم نذر تبرعی] را از نظر عرب، همان وعده می‌داند، می‌توان ادعای اجماع او را شامل وعده نیز دانست.

۲ - از برخی عبارت‌های صاحب جواهر در مبحث اقرار به دست می‌آید از نگاه وی، وعده نوعی اخبار است نه انشاء؛ بنابراین مشمول دلیل‌هایی مانند اوقوا بالعقود نخواهد بود. (ر.ک: نجفی، ۳۵ / ۶)

به نظر می‌رسد عبارت زیر از وحید بهبهانی در تعلیل عدم وجوب وفا به وعده نیز اشاره به

همین استدلال است: «لأن كل شرط و وعد يتحقق من المسلم لا يجب عليه الوفاء ولا يتسلط على الاخذ منه أخذ ما لم يقع في ضمن عقد لازم. زیرا هر شرط و وعده‌ای که از شخص مسلمان به وقوع پیوندد، تا آن‌گاه که در ضمن عقدی لازم واقع نشود، وفا نمودن به آن بر او واجب نیست و هیچ گیرنده‌ای بر گرفتن آن، مسلط نخواهد بود.» (وحید بهبهانی، ۱۸۷)

نیز عبارت زیر از صاحب ریاض در استدلال بر واجب نبودن وفا به وعده در یکی از مباحث قرض: «اذ لیس ذلک بعقد يجب الوفاء به، زیرا وعده، عقدی نیست که وفای به آن واجب باشد.» (طباطبایی، ۸ / ۴۸۶)

۳ - گاه در برخی عبارتها، سخن از «اصل» به میان آمده است. (ر.ک: فیض کاشانی، ۲۲۳) و به نظر می‌رسد تنها اصل عملی که در این جا متصور است، اصل براءت یعنی براءت ذمه وعده‌دهنده از وجوب وفا است.

۴ - و گاه به این سخن از پیامبر اکرم (ص) استناد شده است که فرمود: «اذا وعد الرجل آخاه و فی نیتہ أن یفی فلم یجد فلا اثم علیه.» (ر.ک: فیض کاشانی، ۲۲۳)

۵ - به نظر می‌رسد، مهم‌ترین دلیل این قول، روایتی است که آن را مرحوم کلینی از امام صادق (ع) نقل می‌کند، سند و متن روایت چنین است: «عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن صفوان عن ابي مَخْلَد السَّرَاجِ عن عيسى بن حسان قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: كل كذب مسؤول عنه صاحبه يوماً الا كذباً في ثلاثة رجل كائد في حربه فهو موضوع عنه أو رجل أصلح بين اثنين يلقى هذا بغير ما يلقى به هذا يريد بذلك الاصلاح ما بينهما أو رجل وعد أهله شيئاً وهو لا يريد أن يتم لهم.» (حرّ عاملی، ۱۲ / ۲۵۳)

«از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: هر دروغی، باید گوینده آن، روزی پاسخ‌گوی آن باشد، مگر در سه مورد: مردی که هنگام جنگ فریب‌کاری کند، گناه این کار از او برداشته شده، یا مردی که به انگیزه اصلاح بین دو نفر، با آن دو دیداری دوگانه دارد یا مردی که به خانواده‌اش وعده چیزی دهد ولی در پی انجام آن نباشد.»

نیز در همین زمینه روایت ذیل با سند و نقل شیخ صدوق، قابل توجه است: «محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حماد بن عمرو و انس بن محمد عن ابيه جميعاً عن جعفر بن محمد عن آبائه في وصية النبي (ص) لعلي (ع) قال: يا علي! ان الله أحب الكذب في الصلح و أبغض الصدق في الفساد ... يا علي! ثلاث يحسن فيهن الكذب: المكيدة في الحرب و عدتك زوجتك و الاصلاح بين الناس.» (حرّ عاملی، ۱۲ / ۲۵۲)

«پیامبر (ص) در سفارش‌های خود به علی (ع) فرمود: ای علی! خداوند، دروغ گفتن در راه صلاح را دوست و راستگویی در مسیر فساد را مبعوض می‌دارد ... ای علی! در سه مورد، دروغ گفتن نیکو است: حيله‌گری در جنگ، وعده دادن به همسرت و اصلاح میان مردم.»

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد تمامی آن‌چه گذشت، با اشکالات جدی مواجه است و نمی‌توان به هیچ یک از آن‌ها به عنوان دلیل، تکیه کرد. و اما نخستین دلیل که چیزی جز اجماع منقول نیست، صرف‌نظر از این‌که حجت بودن آن از نگاه بسیاری مورد قبول نیست، اصل تحقق آن نیز مورد درنگ است زیرا علی‌رغم تتبع گسترده‌ای که انجام شد، در عبارت‌های هیچ یک از متقدمان جز سید مرتضی یافت نشد آن هم چنان که دیدیم در ارتباط با مسأله نذر و با ارتباط اندک با مسأله وعده.

صاحب ریاض، اصل تحقق این اجماع را مخدوش می‌داند و می‌نویسد: «عدم وجود مفت بما ذکره سوی ابن‌زهره، فکیف یکون دعوی مثل هذا الاجماع مسموعه. کسی، به آن چه سید مرتضی گفته، جز ابن‌زهره فتوا نداده، پس چگونه ادعای چنین اجماعی، پذیرفتنی است؟!» (طباطبایی، ۸/ ۴۸۴) باید گفت این اجماع، حتی بر فرض تحقق نیز غیرقابل استناد است، چون به احتمال قوی، منشأ آن، روایات پیش‌گفته است که در جای خود بررسی خواهند شد و چنان‌که می‌دانیم، اجماع محتمل المدرک، به عنوان دلیل مستقل، قابل استناد نیست.

و اما استدلال دوم مبنی بر این‌که وعده دادن، نوعی اخبار است نه انشاء، با این ابهام و پرسش روبرو است که تفاوت این جمله وعده‌دهنده که به کسی بگوید: «وَعَدْتُک بكذا» با جملات دیگری که در مقام انشاء بیع، هبه، نکاح و مانند آن به کار می‌برد و می‌گوید: «بعثک کذا»، «وهبتک کذا»، «أنکحتک ... چیست؟

اگر خبری بودن ظاهر آن جمله، در تنافی با انشائی بودن آن است، همین اشکال به صیغه‌های بیع، هبه و نکاح و مانند آن نیز وارد است و حال آن‌که کسی در این موارد اشکال ننموده است. به نظر می‌رسد آن‌چه موجب انشائی یا اخباری شدن تعبیرات می‌گردد، چیزی جز قصد متکلم نیست و نباید از این جهت میان صیغه وعده و غیر آن فرق نهاد.

و اما تمسک به اصل براءت، آن‌گاه صحیح است که دست ما از دلیل اجتهادی بر وجوب وفا خالی باشد و ما در جای خود به دلیل‌هایی روشن در این زمینه اشاره خواهیم نمود.

و اما حدیث «إِذَا وَعَدَ الرَّجُلُ أَخَاهُ وَ فِي نَيْتِهِ أَنْ يَفِي فَلَمْ يَجِدْ فَلَا إِثْمَ إِلَيْهِ» علی‌رغم تتبعی که در منابع معتبر روایی صورت گرفت، اثری از آن یافت نشد، افزون بر این که این حدیث در مورد شخصی است که با نیت وفا نمودن، به کسی وعده‌ای دهد، سپس توان انجام آن را در خود نیابد که به طور طبیعی، در خلف وعده، معذور خواهد بود و حال آن‌که موضوع بحث، شخصی است که توانایی عمل کردن به وعده خود را دارد.

آنچه در این میان از اهمیت بیشتری برخوردار است، روایت عیسی بن حسّان است که شاید عمده‌ترین مستند مشهور نیز همین باشد. ولی این روایت دچار ضعف سندی است زیرا دو تن از رجال مذکور در سند آن، یعنی ابومخلد سراج و عیسی بن حسّان، از سوی عالمان رجال توثیق نشده‌اند و از این جهت، مجهول محسوب می‌شوند. (ر.ک: طوسی، الفهرست، ۲۷۸؛ ابن شهر آشوب، ۱۷۴؛ مامقانی، ۲/ ۳۵۸ و ۳/ ۳۴)

افزون بر ضعف سندی، توجه به چند نکته دلالتی نیز حائز اهمیت است. یکی این‌که بر حسب عبارت «رجل وعد اهله شیئا و هو لا یرید أن یتّم لهم» آنچه برای شخص، مجاز دانسته شده آن است که به خانواده خود وعده‌ای بدهد ولی قصد انجام آن را نداشته باشد. به دیگر سخن، تمام عنایت امام (ع) در این فراز، به مرحله قصد و اراده است و مرحله تحقق و عمل، مورد نظر نیست و حال آن‌که به طور کلی موضوع و فضای سخن در فتوای مشهور، مرحله عمل است زیرا بر حسب این فتوا، شخص، مجاز است وعده‌ای بدهد و سپس به آن عمل نکند، بدیهی است حکمی که برای مرحله قصد و اراده صادر می‌شود، نسبت به حکمی که با عنایت به مرحله اجرا ارائه می‌گردد، کم مؤنه‌تر است و پیامدهای کم‌تری بر آن مترتب می‌گردد. حاصل آن‌که به حسب ظاهر، آنچه مورد توجه امام است، با مفاد مورد نظر مشهور، متفاوت به نظر می‌رسد.

نکته دوم این‌که موضوع روایت، یک مورد جزئی یعنی تنها وعده دادن مرد خانه به اعضای خانواده است و حال آن‌که موضوع فتوای مشهور، بسیار گسترده و شامل همه موارد وعده از قبیل وعده زن به همسر، فرزند به پدر، برادر به برادر و خواهر، بالعکس، اجنبی به اجنبی و ... می‌گردد و بنابراین دلیل، اخصّ از مدعا است. نکته سوم این‌که روایت مورد بحث، افزون بر مورد وعده، در دو مورد دیگر نیز دروغ‌گویی را مجاز دانسته؛ یکی در میدان جنگ و دیگری به منظور اصلاح ذات بین و چنان‌که می‌دانیم سبب مجاز شمرده شدن دروغ در این دو مورد، در میان بودن مصلحت مهم‌تر است. می‌توان از وحدت سیاق و فضای حاکم بر حدیث استفاده

کرد و گفت وعده بی اساس دادن مرد به اعضای خانواده نیز در صورت وجود مصلحت مهم‌تر مدنظر است و گرنه قبح دروغ‌گویی و حرمت مؤکد این کار بر کسی پوشیده نیست. در نقد عبارت «ثلاثٌ یحسُنُ فیهنَّ الکذبُ المکیدهُ فی الحربِ وَ عِدَّتُکَ زَوْجَتَکَ وَ الاصلاحُ بینَ النَّاسِ» در روایت شیخ صدوق که از آن به عنوان تأییدکننده فتوای مشهور، بهره گرفتیم نیز، همه یا بیشتر نکات یاد شده، قابل طرح است، افزون بر این که به لحاظ حضور سه راوی مجهول یعنی حماد بن عمرو، انس بن محمد و پدر وی در سند این روایت، دچار ضعف سندی است.

دلیل‌های وجوب وفا به وعده

نه تنها فتوای مشهور و مستندات احتمالی آن قابل دفاع نیست، بلکه می‌توان بر وجوب وفا به وعده به طور فراگیر، تأکید ورزید و به منظور تثبیت آن به روایات ذیل تمسک نمود:

۱ - صحیحۃ شعبان عقیل قومی از امام صادق (ع) که سند و متن آن بر اساس نقل کلینی چنین است:

«علی [بن ابراهیم] عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن شعبان العقیل قومی عن ابی عبدالله (ع) قال قال رسول الله (ص): مَنْ كَانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَلَیْفَ إِذَا وَعَدَ» (کلینی، ۲ / ۳۶۴؛ نیز، ر.ک: حرآنی، ۴۵؛ حرّ عاملی، ۱۲ / ۱۶۵) پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس به خدا و آخرت ایمان دارد، باید هرگاه وعده می‌دهد به آن وفا کند.

با توجه به استعمال صیغه امر در این روایت و لحن مؤکد آن، تردیدی در ظاهر بودن آن در وجوب باقی نمی‌ماند.

۲ - صحیحۃ هشام بن سالم

سند و متن این روایت نیز بنا بر نقل کلینی چنین است:

«علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم قال سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَحَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدَأَ وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (کلینی، ۲ / ۳۶۳). شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: وعده دادن مؤمن به برادرش، نذری است که کفاره ندارد، پس هر کس، خلف وعده نماید، با خلف وعده با خدا آغاز نموده و متعرض خشم خدا شده و این همان است که خداوند می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی را

می‌گویید که عمل نمی‌کنید، این که چیزی بگویید که عمل نمی‌کنید، موجب خشم شدید خدا می‌شود.

برای عبارت «نذر لا کفارة له» یکی از دو معنا، محتمل است:

۱ - وعده دادن، مشابه نذر کردن است منتها بر خلاف نذر، مخالفت با آن، کفاره ندارد، هر چند گناه بودن آن محفوظ است.

۲ - وعده دادن و بدان عمل نکردن، گناه بزرگی است که چیزی نمی‌تواند کفاره و جبران‌کننده آن باشد [مگر این که شخص وعده داده شده، راضی گردد].

شاید بتوان عبارت مؤکد در ذیل حدیث و استناد حضرت به آیه مزبور را تأییدکننده احتمال دوم دانست. به هر حال در دلالت این حدیث بر وجوب نیز تردیدی نیست.

۳ - صحیحۀ منصور بزرگ

سند و متن این حدیث، بنا بر نقل شیخ طوسی، چنین است:

«عن علی بن الحسن عن ایوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن منصور بزرگ عن عبد صالح (ع) قلت: إن رجلاً من موالیک تزوج امرأة ثم طلقها فبانت منه فأراد أن یراجعها فأبت علیه أن لا یطلقها و لا یتزوج علیها فأعطاها ذلك ثم بدا له فی التزوج بعد ذلك فكیف یصنع؟ قال: بسئ ما صنع، و ما كان یدریه ما یقع فی قلبه باللیل و النهار، قل له فلیف للمرأة بشرطها، فإن رسول الله (ص) قال: المؤمنون عند شروطهم» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۷/ ۳۷۱) به عبد صالح (ع) گفتم: مردی از شیعیان با زنی ازدواج نمود، سپس او را طلاق داد، از او جدا شد ولی پس از آن، تصمیم به رجوع گرفت ولی زن، نپذیرفت [مگر به شرط] این که دیگر او را طلاق ندهد و همسر دیگری اختیار ننماید، مرد هم این خواسته را پذیرفت ولی پس از آن تصمیم به ازدواج گرفت، چه کند؟ حضرت فرمود: کار بدی کرده، او چه می‌داند شب و روز در دلش چه می‌گذرد [اما حال که چنین است] به او بگو: به شرطی که در مورد همسرش بر عهده گرفته، وفا کند، زیرا پیامبر خدا (ص) فرمود: باید مؤمنان، به شروط خود، ملتزم باشند.»

موضوع پرسش و پاسخ در این روایت، پیشامدی است که در مورد دو همسر و در پیوند با امر ازدواج و طلاق آنان رخ داده ولی با توجه به این که حضرت در پایان سخن، به حدیث معروف و فراگیر نبوی استناد می‌کند، تعمیم دادن آن به دیگر موارد وعده، خالی از هرگونه اشکال است.

بله، شیخ طوسی، این روایت را حمل بر استحباب کرده، آن هم به سبب برخورد با روایتی

دیگر که از نظر او جمع بین مفاد آن دو، مستلزم چنین حملی است.

بر اساس این روایت، زراره می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم:

ضریس که دختر حُمران را به همسری گرفته به او قول داده هیچ‌گاه نه در دوران حیات و نه پس از آن، با کس دیگری ازدواج نکند. همسرش نیز قول داده پس از مرگ شوهر، ازدواج ننماید و با یک‌دیگر قرار گذاشته‌اند که هر یک به قول خود وفا نکنند، باید حج و عمره انجام دهد و قربانی نماید و نذرهایی بر گردن گیرد و همه دارایی خود را به تهی‌دستان دهد و تمامی غلامانش آزاد گردد. سپس ضریس، خود به حضور امام رسیده، این پیشامد را با ایشان در میان گذاشت، حضرت در پاسخ فرمود:

«إِنَّ لِأَبِيهَا حُمرَانَ حَقًّا وَ لَا يَحْمِلُنَا ذَلِكَ أَنْ لَا نَقُولَ لَكَ الْحَقَّ أَذْهَبَ فَتَزَوَّجَ وَ تَسْرُّ فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ وَ لَا عَلَيْهَا...» (همان) «پدرش حمران [بر ما] حق [برادری] دارد ولی این موجب نمی‌شود حق را به تو نگوئیم، برو و با زن آزاد و کنیز [هر کدام می‌خواهی] ازدواج کن، این کار، هیچ اشکال ندارد و با این کار، چیزی بر گردن تو و همسرت نمی‌آید.»

ولی باید گفت تفاوت‌های عمده‌ای که در شأن صدور این دو روایت وجود دارد، جایی برای این حمل شیخ باقی نمی‌گذارد؛ چه این که بر حسب روایت اخیر، ضریس و همسرش، هم در اصل قراری که بدان ملتزم شده بودند و هم در تحمل جریمه‌هایی که باید در صورت تخلف، می‌پرداختند، به امور شاق و فلج‌کننده‌ای ملتزم شده بودند که بسیار نامتعارف بود و به علت تباهی و اختلالی که در زندگی ضریس و همسرش ایجاد می‌کرد، نمی‌توانست مورد تأیید شارع باشد و حال آن‌که پیامدهایی که به حسب حدیث نخست، متوجه شوهر می‌شد، بسیار ناچیز و به راحتی قابل تحمل بود و از همین رو، نیازی به حمل نمودن آن بر استحباب نیست، به‌خصوص با توجه به تمسک حضرت به حدیث نبوی «المؤمنون عند شروطهم» که ظهور داشتن آن در التزام و وجوب، جای تردید نیست.

تأییدکننده‌های وجوب

در پیوند با موضوع بحث، به روایات فراوانی برمی‌خوریم که اگر نتوان آن‌ها را دلیل بر وجوب دانست، دست‌کم می‌توان به عنوان تأییدکننده این حکم، به آن‌ها نگریست. مهم‌ترین این روایات، در چهار دسته قابل تقسیم‌بندی است:

دسته ۱ - روایاتی که مفاد آن‌ها نهی از خُلف وعده و نکوهش آن است.

برای نمونه، امام علی (ع) ضمن سفارش‌های خود به مالک اشتر فرمود: «إِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَيَّ رَعَيْتَكَ بِإِحْسَانِكَ أَوْ التَّزِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ، فَإِنَّ الْمَنْ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَالتَّزِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (سید مرتضی، ۴۴۶؛ حرّانی، ۱۴۶؛ مجلسی، ۹۶/۷۲) «پرهیز از این‌که به سبب احسانی که بر مردم می‌کنی بر آنان منت نهی یا کاری را که انجام می‌دهی، بیش از آنچه هست در نظر بیاوری، یا به وعده‌ای که به آنان می‌دهی، وفا نمایی؛ زیرا منت‌گذاری، احسان را از بین می‌برد و کار را بیش از آنچه هست پنداشتن، نور حق را از میان می‌برد و عمل نکردن به وعده، موجب خشم خدا و خشم مردم می‌گردد، چنان‌که خدای سبحان فرمود: خداوند، به شدت خشمگین می‌شود از این‌که چیزی بگویند و آن را انجام ندهند.»

بعید نیست این‌گونه مضامین را دلیل بر حرمت خلف وعده بگیریم، همان‌گونه که به حسب ظاهر مرحوم محقق اردبیلی چنین برداشت نموده است، زیرا وی، از جمله امور اخلاص‌کننده به «عدالت» را خلف وعده می‌داند و در تثبیت این نظر به روایاتی تمسک می‌جوید. (ر.ک: اردبیلی، ۳۵۲/۱۲)

بدیهی است در این صورت می‌توان، روایات یاد شده را به گونه غیرمستقیم، دلیل بر وجوب وفا به وعده دانست.

دسته ۲ - روایاتی است که خلف وعده را نشانه نفاق می‌داند.

برای نمونه، در روایتی بنا بر سند و نقل کلینی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «ثَلَاثٌ مَنْ كَانَ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إِذَا ائْتَمَنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ» (کلینی، ۲۹۲/۲؛ حرّ عاملی، ۳۳۹/۱۵؛ سیدبن طاوس، ۱۶۳) «هرکس، سه صفت در او باشد، منافق است؛ گرچه روزه بگیرد و نماز بگذارد و گمان کند مسلمان است: شخصی که امین شناخته شود ولی خیانت کند، و هرگاه خبر آورد، دروغ گوید، و آن‌گاه که وعده دهد، خلف وعده نماید.»

نیز بنا بر نقل شیخ صدوق، پیامبر اکرم (ص)، ضمن توصیه‌های خود به علی (ع) فرمود: «لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ عَلَامَاتٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا ائْتَمَنَ خَانَ.» (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۳۵۸/۴، نیز، ر.ک: حمیری قمی، ۱۵؛ حرّانی، ۱۰؛ نوری، ۸۵/۹)

دسته ۳ - روایاتی که خلف وعده را در تنافی با مسلمانی می‌داند.

برای نمونه در بسیاری منابع، به نقل از امام علی (ع) آمده است: «لَيْسَ الْمُسْلِمُ بِالْخَائِنِ إِذَا ائْتَمَنَ وَلَا بِالْمُخْلَفِ إِذَا وَعَدَ وَلَا بِالْكَذُوبِ إِذَا نَطَقَ» (ر.ک: مفید، الامالی، ۲۳۳؛ طوسی، الامالی، ۱۰؛ حرانی، ۲۰۳؛ مجلسی، ۳۲ / ۴۶۲؛ نوری، ۱۴ / ۱۲) «مسلمان، هرگاه امین شمرده شود، خیانت نمی‌ورزد و هرگاه وعده دهد خُلف‌کننده نیست، و هرگاه سخن گوید، دروغ‌گو نیست.»

نیز بنا بر نقل و سند کلینی، امام رضا (ع) فرمود: «الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ ...» (کلینی، ۲ / ۵۴۸؛ نیز، ر.ک: طوسی، تهذیب الاحکام، ۴ / ۱۳۹) شخص مسلمان، با آن‌چه با خدا عهد بسته وفا می‌کند، مسلمان کسی نیست که با زبان، جواب گوید ولی با قلب مخالفت نماید.»

دسته ۴ - روایاتی که خلف وعده را نزدیک به کفر قلمداد می‌کند.

برای نمونه، کلینی، با سند خود از یزید صائغ نقل می‌کند که وی گفت: «قلت لابی عبدالله (ع) رجلٌ ... إن حدث كذباً وإن وعد أخلف وإن ائتمن خان، ما منزلته؟ قال: هي أدنى المنازل من الكفر و ليس بكافر» (کلینی، ۲ / ۲۹۰؛ نیز، ر.ک: حرّ عاملی، ۱۵ / ۳۴۰) به امام صادق (ع) عرض کردم: مردی که هرگاه خبر دهد، دروغ می‌گوید و آن‌گاه که وعده دهد، وفا نمی‌کند، و اگر امین شمرده شود، خیانت نماید، جایگاه او چگونه است؟ فرمود: نزدیک‌ترین جایگاه به کفر ولی این شخص، کافر نیست.

گفتنی است در این باب، به روایات پراکنده دیگری نیز برمی‌خوریم که می‌توان همه آن‌ها را به‌گونه‌ای، تأییدکننده و خوب دانست؛ برای نمونه:

به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «لا إيمان لمن لا أمانة له و لا دين لمن لا عهد له» (راوندی، ۵؛ مجلسی، ۷۲ / ۹۶) شخصی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد و کسی که عهد خود را نگه نمی‌دارد، دین ندارد.

و در یکی از دعاهای امام سجاد (ع) آمده است: «اللهم انى استغفرک لكل نذر نذرته و لكل وعد وعده و لكل عهد عاهدته ثم لم اف به» (کفعمی، ۱۱۶) بارخدايا! برای هر نذری که کرده و هر وعده‌ای که داده و هر پیمان که بسته‌ام ولی به آن‌ها وفا ننموده‌ام، طلب مغفرت می‌کنم.

و به نقل از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «إِنَّمَا سُمِّيَ إِسْمَاعِيلُ صَادِقَ الْوَعْدِ لِأَنَّهُ وَعَدَ رَجُلًا فِي مَكَانٍ فَانْتَهَرَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ سَنَةً فَسَمَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَادِقَ الْوَعْدِ ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ أَتَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ مَا زِلْتُ مُنْتَظَرًا لَكَ» (ر.ک: کلینی، ۲ / ۱۰۵؛ صدوق، علل الشرائع، ۱ / ۷۷؛

عیون اخبار الرضا (ع)، ۲/ ۷۹؛ حرّ عاملی، ۱۲/ ۱۶۴؛ مجلسی، ۱۳/ ۳۸۸). اسماعیل، بدان سبب صادق الوعد نامیده شد که با مردی در مکانی وعده گذاشت، از این رو، یکسال در آن مکان، به انتظار او بود، آن مرد، پس از این که آمد، اسماعیل به او گفت در این مدت دائم منتظرت بودم.

نتیجه‌گیری

دلالت هیچ‌یک از امور پنج‌گانه‌ای که می‌توان از آن‌ها به عنوان دلیل بر واجب نبودن وفا به وعده یاد کرد، تمام نیست و در این میان، روایت حسّان بن عیسی که به حسب ظاهر مهم‌ترین دلیل این قول محسوب می‌شود نیز، روایت مشابه آن، به لحاظ سند و دلالت، با مشکل جدی مواجه‌اند؛ و این در حالی است که امور درخور توجهی مانند صحیحة شعیب عقرقومی، صحیحة هشام بن سالم، صحیحة منصور بزرج، به وضوح، دلالت بر وجوب وفا به وعده دارند؛ و افزون بر این امور، می‌توان از روایات فراوانی، به عنوان تأییدکننده وجوب بهره گرفت.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی، *علل الشرائع*، قم، مکتبه الداوری، بی تا.
- _____، *عیون اخبار الرضا (ع)*، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، *مناقب آل ابی طالب*، قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
- ابن طاوس، علی بن موسی، *بناء المقالة الفاطمیه*، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۴۱۸ ق.
- ابن شعبه، حسن بن علی، *تحف العقول*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة*، تحقیق محمدتقی آبروانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
- بهبهانی، محمدباقر بن محمداکمل، *تعلیقه بر مجمع الفائدة و البرهان*، مؤسسه العلامه الوحید البهبهانی، ۱۴۱۷ ق.
- تفرشی، مصطفی، *نقد الرجال*، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۴۱۸ ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
- حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، *قرب الاسناد*، تهران، انتشارات کتابخانه نینوی، بی تا.
- راوندی، سیدفضل‌الله، *النوادر*، قم، دارالکتاب، بی تا.

- شریف الرضی، محمد بن حسین، **نهج البلاغه**، قم، انتشارات دارالهجره، بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، **مسالك الافهام**، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، **جواهر الکلام**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ ق.
- طباطبایی کربلایی، علی بن محمد، **ریاض المسائل**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، **الامالی**، قم، انتشارات دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.
- _____، **الفهرست**، قم، مؤسسة نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.
- _____، **المبسوط**، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، المكتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ ق.
- _____، **تهذیب الاحکام**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- علامة حلی، حسن بن یوسف، **تذکرة الفقهاء**، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۳۰ ق.
- _____، **مختلف الشیعة**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، **التحفة السنیة**، مخطوط، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، بی تا.
- کفعمی، ابراهیم بن علی، **البلد الامین**، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- مامقانی، عبدالله، **تنقیح المقال**، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، **سرائع الاسلام**، تحقیق سید صادق شیرازی، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین، **جامع المقاصد**، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ ق.
- مفید، محمد بن محمد، **الامالی**، قم، کنگرة جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- _____، **العویص**، تحقیق محسن احمدی، کنگرة جهانی شیخ مفید، چاپخانه مهر.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، **مجمع الفائدة و البرهان**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ق.
- موسوی عاملی، محمد بن علی، **نهاية المرام**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
- نائینی، محمد حسین، **اجود التقريرات**، قم، بی جا، چاپ اول، بی تا.
- نوری، حسین بن محمد تقی، **مستدرک الوسائل**، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ ق.